**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و پانزدهم\_ 25 آبان 1400**

**[تبیین فنی دیدگاه محقق خویی و تطبیق آن بر مبانی اصولی]**

مختار محقق خویی رضوان الله تعالی علیه در این مسأله مبتنی است بر چند مقدمه که در کلام ایشان مطوی و به عنوان مقدمه بیان نشده است اما در حقیقت مختار ایشان بر آن مقدمات مطویه مبتنی است:

**[مقدمۀ اول؛ تحیّر در مسأله، تحیّر تعارضی لا التزاحمی]**

مقدمۀ اول این که هر جا درگیری و تحیّر ما برگشت به مقام تقنین داشت، و نمی­دانستیم که مولا چه چیزی را جعل کرده است، این تعارض است و هر جا تحیر ما و درگیری بین ادله ناشی از عدم قدرت مکلف در مقام امتثال بود، این تزاحم است.

طبیعتا در موارد تعارض باید به مرجحات باب تعارض مراجعه کرد، و چنان­که خواهید دید، در مباحث تعادل و تراجیح مبانی در این موارد مختلف است، اگر دو دلیل لفظی بودند، یا هر دو دلیل لبّی بود، یا یکی لفظی و دیگری لبّی، چه تفاوت­هایی در مقام ترجیح دارند، اگر دو دلیل لفظی هر دو به عموم بودند، هر دو به اطلاق بودند، و یا مختلف بودند، یکی بالعموم، دیگری بالاطلاق بود، چه تأثیری در بحث تراجیح دارد؟ اگر مرجحی بود که ما علی المبنا قبول کرده­ بودیم، به آن مرجح مراجعه می­کنیم، مثلا اگر گفتیم عموم در مقام درگیریش با اطلاق مقدم بر اطلاق است، چون در اطلاق عدم البیان اخذ شده و عموم بیان است، پس بیان را باید بر لا بیان که اطلاق باشد، مقدم کرد.

نمی خواهم فعلا این مبانی را تأیید یا ترک کنم، می خواهم بگوید اگر مسأله­ایی سیر اصولیش منتهی به تعارض شد، این مراحل را باید بگذارد و اگر ترجیحی نبود، حال تخییر است یا تساقط و رجوع به اصول عملیه، باز سیر بحث خود را دارد.

در حالی که مشاهده کردید در باب تزاحم، مرجحات مخصوص به خودش را داشتیم، که ربطی به مرجحات باب تعارض نداشت، تقدیم ما لیس له البدل علی ما له البدل، این یک مرجح بود، ترجیح مشروط به قدرت عقلیه بر مشروط به قدرت شرعیه، تقدم احد واجبین علی الآخر زمانا و نیز کون احد الواجبین اهم من الآخر.

این مرجحات باب تزاحم که اگر مرجحی بود که هیچ و الا نوبت به تخییر می رسد.

این مقدمۀ اول.

**[مقدمۀ دوم؛ دو نوع تکلیف]**

مقدمۀ دوم این که ما دو نوع تکلیف داریم:

1. یکی تکلیف مستقل که در هر تکلیفی شرط قدرت نهفته است، من یک تکلیف دارم، نسبت به نماز، یک تکلیف دارم نسبت به ازاله، دو تکلیف از یکدیگر جدا هستند، اگر نتوانستم این ها را جمع کنم، قدرت نبود، باب باب تزاحم است، با توضیحی که گفته شد.
2. اما گاهی تکالیف ما ارتباطی هستند، یعنی ما یک مرکب را مثل نماز ملاحظه می کنیم که اجزاء و شرائطی دارد، اولها التکبیر و آخرها التسلیم، هر جزئی باید در جای خود قرار بگیرد، رعایت این­که پس از جزء قبل باشد، جزء بعدش بعد از او قرار گیرد.

خصوصیت واجب ارتباطی و مرکب این است که ما با مثلا 10 واجب مستقل به نام تکبیر و قرائت و رکوع و سجده و امثال این ها روبرو نیستیم، بلکه با 10 واجب ضمنی روبرو هستیم، نماز امری دارد که تعلق به یک مرکبی از اجزاء و شرائط تعلق گرفته است، کل واحد من اجزائه واجب بوجوب ضمنی و کل منهما مقدی بغیره.

**[مقدمۀ سوم؛ المرکب ینتفی بنتفاء جزئه.]**

مقتضای مرکب بودن یک امر مثل نماز از مثلا 10 جزء این است که اگر هرگاه یک جزء به هر دلیلی نمیتوانستم انجام بدهم، آن واجب از عهدۀ من ساقط است و امر به «صلِّ» دیگر باقی نیست. معنای مرکب بودن این است.

اگر فرض کنیم نماز 10 جزء دارد و در عین حال اگر یک جزء برود همان امر «صلِّ» باقی است این خلف فرض مرکب بودن نماز است. اگر بود و نبود این جزء در وجوب نماز تأثیری ندارد، چرا از آن به عنوان جزء یاد می­کنید؟ اگر بخواهد واجبی از یک سوء مرکب ارتباطی باشد و از سوی دیگر با سقوط امر اول باز باقی بماند، این به یک عبارت چنان­که عرض شد، جمع بین ضدین است و به یک تعبیر هم خلف فرض مرکب بودن است، خلف فرض جزء بودن است، با انتفاء یک جزء مرکب منتفی است، لذا می گویند، المرکب ینتفی بنتفاء جزئه.

**[مقدمۀ چهارم؛ امکان وقوع امر ثانی پس از انتفاء مرکب]**

درست است که آن امر اول ساقط می­شود و دیگر باقی نیست و بقائش خلاف است، چنان که گفتیم و نباید آن امر اول باقی باشد ولی این به معنای آن نیست که مولا و مقنن نتواند امر دومی نسبت به آن مرکب داشته باشد، نه دست مولا باز است، در موالی عرفیه هم قضیه از همین قرار است که دست مولا باز است، می تواند امر جدیدی را بیان کند.

**[مقدمۀ پنجم؛ دوران امر بین التعیین و التخییر]**

در بحث اصولی دوران امر بین التعیین و التخییر، دو نظریۀ عمده است:

1. یک نظر می گوید اصل تعیین است امر من دائر است بین این که خصوص الف یا خصوص باء بر من واجب است یا مخیر بین الف و باء هستم، برخی فرموده اند اصل تعیین است، به دلیل قاعدۀ اشتغال. طبیعتا این جا هم باید الف را انجام بدهم، هم باء را؛ چون یا الف معینّا بر من واجب است یا باء معیّنا بر من واجب است و باید برائت یقینی حاصل کنم. و برائت یقینی به این است که هم الف را و هم باء انجام بدهم.
2. این که در دوران امر بین تعیین و تخییر، اصل تخییر است؛ چون وقتی شما دوران امر بین تعیین و تخییر را بشکافی، از درون آن، دوران امر بین اقل و اکثر بیرون می­آید. به این بیان که آن­چه که بر من قطعا واجب است، جامع بین الف و باء است. این مسلم است. این(جامع بین الف و باء) اقل است و نباید از آن گذشت. اما خصوصیت تعیین در الف یا خصوصیت تعیین در باء مشکوک است، از این خصوصیت زائده چون اقل و اکثر است، برائت جاری می­کنیم الشرعیه و العقلیه. میگویم اصل جامع بین الالف و الباء بر من واجب است، نمی دانم، خصوصیتی بیشتر(اکثر)، به عنوان تعیین بر من واجب است یا نه؟ از خصوصیت تعیین برائت جاری می­کنم و نتیجۀ این مبنا این می­شود که در دوران امر بین التعیین و التخییر، اصل تخییر می شود.

**[تطبیق مبانی در فرع مورد بحث]**

حال که این 5 مقدمه را از درون فرمایشات مرحوم خویی بیرون کشیدم و با توضیح مفصل و اضافه بیان کردم، نوبت به بحث ما می رسد.

آقای خویی می فرماید چون شما در این فرع فقهی که دو شق دارد، یا واجب قیام را انجام بدهی، رکوع وسجود را ایمائی، یا بنشینی رکوع و سجود را انجام بدهی، چون شما در این جا بالاخره یا باید دست از قیام برداری، یا رکوع و سجود درست را ترک کنی، به ایمائی برسد، شما نمی توانی آن مرکب مد نظر مولا را، که نماز باشد، انجام بدهی. گفتیم قاعدۀ اولیه این است که المرکب بنتفی بانتفاء جزئه، طبق قاعده این اصلا نباید نماز بخواند ولی باز گفتیم مولا در مواردی امر ثانوی دارد، امر جدیدی دارد به نماز. حال این امر جدید گاهی برای من معلوم است، من یک جا فقط نمی­توانم قیام انجام دهم، امر دائر بین دو چیز نیست. خب امر جدید می گوید نشسته نماز بخوان و تکلیف روشن است.

اما گاهی نمی­دانم که امر جدید به چیزی تعلق گرفته است، مثل ما نحنُ فیه، به قیام یا به رکوع و سجود، چون نمی­توانم هر دو را جمع کنم، یا باید این را ترک کنم یا آن. نمی­دانم امر جدید مولا چیست؟ تحیر من، بازگشت به مقام جعل می­کند که این امر دوم، چگونه جعل شده، مقدم قیام است، یا مقدم، رکوع و سجود است؟ من واجب مجعول را نمی­دانم، اینجام ملاک باب تعارض باید پیاده شود، مرجحات باب تعارض باید پیاده شود، چون من نمی دانم آنچه که شارع به عنوان امر جدید بر من واجب کرده است، چیست. این می­شود تعارض.

بعد از آن­که امر اول ساقط شد، چه این­که المرکب ینتفی بانتفاء جزئه، بعد از آن­که امر دوم آمد، نسبت به نماز خواندن بدون یک جزء ولی من نمی دانم که به چه چیز تکلیف تعلق گرفته باید طبق قواعد باب تعارض، مراجعه کنم. اطلاق ادلۀ قیام را اطلاق ادلۀ رکوع و سجود را ملاحظه کنم، فیتردد الامر بعد القطع بوجوب التکلیف بین سه احتمال:

1. قیام بر من واجب است تعییناً
2. وجوب رکوع و سجود بر من تعیینا نوشته شده است.
3. وجوب هر یک از این­ها به عنوان تخییر

حال اگر ضیق وقت است، که خیلی راحت می­گوییم تخییر، اگر وقتی در کار نیست، چنان­که مرحوم صاحب عروة فرمود و فی الضیق لا یبعد التخییر، ما صراحتا با این مقدمات می گوییم تخییر، منتهی نه تخییر برخواسته از تحیر تزاحمی، بلکه **تخییر برخواسته از تحیر تعارضی** و از آن طرف هم ضیق وقت.

منتهی در سعه وقت سید صاحب عروه فرمود الاحوط الجمع بتکرار الصلاة، چون گفتیم از راه قاعدۀ منجزیت علم اجمالی پیش آمده است، و می­گوید مکلف اجمالا می­داند یا قیام بر او تعیینا واجب است، یا رکوع و سجود تعیینا بر او واجب است، باید موافقت قطعیه کند، وقت هم که هست، بین هر دو جمع کند، ولی اشکال سید خویی به صاحب عروه این است که ما این­جا یک احتمال سوم هم داریم و ان تخییر است، نه این که دو تا معیّن باشد، از نظر من مسأله در سعۀ وقت جزء صغروات دوران امر بین التعین و التخییر است که گفتیم دو نظر است، یک نظر این است که اذا دار الامر بین التعیین و التخییر، الاصل التعیین به دلیل قاعدۀ اشتغال یقینی، که بگویم قیام یا رکوع، تعیینا بر من واجب است یا تخییر، اشتغال یقینی برائت یقینی می خواهد و این یعنی جمع بین دو نماز

نظر دوم این بود که اصل تخییر است چون گفتیم این جا لبا بر می­گردد به دوران امر بین الاقل و الاکثر، جامع بین قیام و رکوع و سجود، بر من قطعا واجب است، این اقل قدر متیقن است، مازاد خصوصیت تعیین در قیام یا خصوصیت تعیین در سجود و رکوع است، از این خصوصیت زائده که اکثر است، برائت جاری می­کنیم، چون شما می دانید اقل و اکثر را فقط در اجزاء جاری نمی کنند که در خصوصیات هم جاری می کنم.

من آقای خویی در بحث خودش نظرم این دومی است.

پس کلام من مبتنی است بر این که اولا تحیر اینجا را تحیر تزاحمی ندیدم، تحیر تعارضی دیدم چون واجب ارتباطی است و ثانیا بعد از تعارض، مساله را از صغرویات دوارن امر بین التعیین و التخییر دیدیم که مختار من در محل خودش برائت از تعیین است، و لذا فتوای ایشان این است که در سعۀ وقت هم مثل ضیق وقت مصلی مخیر است، می خواهد قیام را مقدم کند، می خواهد رکوع و سجود را مقدم کند.

آن­چه عرض کردم توضیح فرمایش ایشان در مصباح الاصول[[1]](#footnote-1) و محاضرات[[2]](#footnote-2) است با این بیانی که در شرح و بسط از خود ما بود و نظریۀ ایشان که مبتنی بر مبانی اصولی بود، مفصل خدمتتان بیان شد.

و صلی لله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ج 3، ص 363. [↑](#footnote-ref-1)
2. موسوعه، ج 45، ص 109. [↑](#footnote-ref-2)